



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

جمعه ۷ اگست ۲۰۲۰

مترجم: روانشاد محمد حسین انوری

"سفر در افغانستان ویران شده"

سفر در افغانستان ویران شده، نام کتابیست نوشته خانم "جن گودوین" (Jan Goodwin)، یک نویسنده مشهور انگلیسی که در مورد مبارزات دلیرانه مردم افغانستان در مقابل تجاوزگران روسی و مزدوران بی مقدار، بی وجدان و شرف باخته خلقی- پرچمی آنها، به رشته تحریر درآمده است. این کتاب جالب و دلچسپ، چشم دید های نویسنده را به شکل بسیار واقعبینانه بیان می کند.

ترجمه این کتاب از آلمانی به دری، توسط زنده یاد انجنیر "محمد حسین انوری" صورت گرفته است که در هنگام حیات شان به این کمترین سپرده شد تا وظیفه تایپ و تصحیح آنرا در حد توان انجام دهد تا آماده چاپ و طبع گردد، مگر هنوز کار تایپ و تصحیح آن به نیمه نرسیده بود که اجل گریبان آن کاکای محترم و مهربانم را گرفت و داعی اجل را لبیک گفته و راهی دیار باقی گردیدند که روح شان شاد و یاد شان گرامی باد.

از آنجائی که در این چند سال پسین، بخصوص دو سال اخیر، یک تعداد انگشت شماری از زیر دار گریخته گی های خلقی - پرچمی، جهت پرده افگندن بر جنایات و زالت های بی حد و حصر حزب منحلۀ شان و رهبران شرف باخته شان، و نیز خاک پاشی بر جنایات اربابان روسی شان، سرسختانه تلاش میکنند تا برف بام خود را بر بام مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان بیندازند، لذا تصمیم گرفته شد تا این ترجمه را با همه کمی ها و کاستی های آن، اگر در ترجمه و تصحیح صورت گرفته باشد، بصورت مسلسل در همین صفحه به نشر رسانده و در خدمت هموطنان قرار دهیم تا "سپه روی شود، هر که در او غش باشد".

بگذار این جمع وجدان مرده و شرف باخته، چپ و راست و هفته و چهارشنبه، مضمون بنویسند و نوشته های کج و معوج در سایت های مختلف بیرون دهند، تجزیه و تحلیل کس مخر و دل بد کن را در این سایت و یا آن سایت منتشر کنند، تفرقه بیندازند، قاموس وطنفروشی و خیانت تهیه و

ترتیب کنند، تبلیغات مضمّن کننده حزبی خود را به خورد یک عده بدهند و فیل شان یاد هندوستان کند؛ اما مردم افغانستان پوست کلفت و کرکدن مانند این وطن فروشان جنایتکار را در چرمگری می شناسند.

افغانستان و مردم جنگزده و برباد داده شده آن، بخواهی، نخواهی، ممنون و مشکور سربازی ها و قربانی ها و از جان گذشتن های مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان هستند و خواهند بود. بازهم بگذار یک عده از این فرومایگان خلقی- پرچی در داخل کشور به خدمت امریکا، روس، ایران و ... قرار گرفته و به مقامات متزلزل در حکومت های فرمایشی قرار گرفته و نان به نرخ روز زهر مار کنند و بگذار یک مشت دیگر از این وجدان مرده ها، سر از این سایت فروخته شده بکشند و یا آن سایت دیگر و تمام جنایات خود را با کوبیدن بلاوقفه مجاهدین و مبارزین واقعی و حقیقی، به پای آن جانبختگان و سلحشوران سرافراز افغانستان بنویسند و تلاش کنند که گویا "بیانید گذشته ها را فراموش کنیم"، "بیانید قاموس بنویسم" و خنثی باشیم و....، ما اما هرگز نمی گذاریم گذشته ها فراموش شود و تاریخ هم حافظه قوی دارد

درد بر روان پاک شهدای سرافراز راه وطن و آزادی!!!

سفر در افغانستان ویران شده

نویسنده: جن گودوین (Jan Goodwin)

ترجمه: محمد حسین انوری

قسمت ششم

پدرم گفت که شاید یک کودتای دیگر صورت گرفته باشد. تور که در آن زمان پانزده ساله بود وقایع را بخاطر آورده گفت: من در بام منزل ما رفتم تا مشاهده کنم که چه خبر است، غرش طیارات را شنیدم که از بالای منزل ما می گذشتند، آواز آنها غیر قابل تحمل بود، همه اعضای فامیل ما تا ساعت 4 صبح بیدار بودیم، پدرم گفت که شاید یک کودتای دیگر صورت گرفته باشد.

پل هوایی بین شوروی و میدان هوایی بگرام خارج از شهر کابل ایجاد شده بود و از فرود آمدن فرقه‌های 103 و 104 اردوی شوروی خبر می‌داد، در عین زمان گارد 105 فرقه شوروی توسط 300 طیاره ترانسپورتی در میدان هوایی کابل به زمین نشست، سه فرقه دیگر سرحد افغانستان را عبور کرده قبل از آنکه مسیر خود را به سوی کابل ادامه دهند، شهرهای مزار شریف و کندز را اشغال کردند. در طول شب هر سه دقیقه یک طیاره در میدان هوایی کابل به زمین می‌نشست، هجوم ارتش شوروی از طریق هوا باید در ظرف سه روز خاتمه می‌یافت.

در آغاز تهاجم نظامی روس‌ها، ارتش هشتاد هزار نفری افغانستان به گونه‌ای ساده خنثی گردید. مشاورین شوروی به افسران افغان هدایت دادند تا تانک‌ها و عراده‌جات نظامی اردوی افغانستان را برای موسوم زمستان آماده سازند و باید یک سلسله کارهای تخریبی بالای آنها صورت گیرد و از این جهت باطری‌های آنها جهت کنترل و معاینه برداشته شوند، برای دیگر قطعات گفته شد که شوروی سلاح جدید فرستاده است و سلاح کهنه را باید تحویل دهید، برای جزو و تمام‌های دیگر دستور داده شد که نسبت مانور آینده گلوله‌های جنگی با گلوله‌های مانوری تبدیل شوند. برای تمام کارمندان شوروی که در پوست‌های مهم گماشته شده بودند دستور صادر گردید که افسران افغان را به افتخار دوستان روسی‌شان دعوت نمایند و بعداً آنان را در همان محل دعوت زندانی نمایند.

بدین گونه پلان تهاجم به شکل دقیق و ماهرانه طرح گردیده بود، بنابراین قوای نظامی شوروی به غیر از بعضی حادثات ترافیکی در بین راه به سوی کابل، از ناحیه عملیات جنگی هیچ نوع تلفات ندادند، آن عده قوای نظامی افغان که خلع سلاح نشده بودند، با سلاح دست‌داشته خویش به مجاهدین پیوستند و بدین ترتیب فرار عساکر اردوی افغانستان آغاز گردید و این رویداد زخم بدون علاج را در پیکر کریم‌لین وارد نمود. به همان اندازه که سرعت فرار عساکر اردو جریان داشت، به همان اندازه کشانین اجباری جوانان به خدمت ارتش مشکل گردید و امروز اردوی افغانستان به سی هزار نفر تقلیل یافته است. (در همان زمان که این کتاب نوشته شده است - مترجم)

سه روز بعد از تهاجم نظامی شوروی، به تاریخ 27 دسامبر 1979، رئیس‌جمهور در قصر ریاست جمهوری به قتل رسانیده شد و سومین رئیس‌جمهور بود که در ظرف 20 ماه کشته شد. حفیظ‌الله امین زمانی کشته شد که از دستور روسها سرپیچی نمود، روسها از وی تقاضا نموده بودند تا استعفا کرده و رسماً درخواست نماید که شوروی بر افغانستان حمله نماید.

یک روز بعد از آن "بیرک کارمل" از طرف روسها به حیث رئیس‌جمهور تعیین گردید، کارمل در سال 1978 در چکسلواکیا اقامت داشت، وی در یک اعلامیه رادیویی که بعداً ثابت گردید که در

یک کست ثبت گردیده بود، اظهار نمود که به رژیم خونخوار حفیظ الله امین و باندش که ایجنت های امپریالیزم امریکا بودند، خاتمه داده شد و در عین زمان از اتحاد شوروی تقاضا کرد که کمک های اقتصادی، نظامی و معنوی خویش را برای افغانستان منظور نمایند. زمانیکه این اعلامیه با هدف اینکه شوروی برای موجودیت قوای نظامی خود در داخل خاک افغانستان بهانه داشته باشد را رادیو کابل پخش کرد، شخص ببرک کارمل اصلاً در افغانستان موجود نبود، او در تاشکند اتحاد شوروی اقامت داشت.

تور بخاطر داشت که در اعلامیه رادیویی گفته شده بود که روسها برای این منظور در مملکت ما آمده اند که چینی ها و امریکائی ها بالای وطن ما تاخته اند تا اطفال ما را به قتل برسانند.

تور گفت که من در آنوقت از پدرم پرسیدم که چرا امریکائی ها در وطن ما آمده اند؟

پدرم به جوابم گفت که این دروغ و پروپاگند است، فردا پدرم به وظیفه خود نرفت، او در آن زمان آمر شعبه ترانسپورت سفارت امریکا بود و مدت 17 سال در این شغل ایفای وظیفه میکرد، یک هفته بعد پدرم از شهر فرار کرد، همکاران دیگرش که زیاد محتاط نبودند، همه دستگیر شده آنها را در تلویزیون به صفت جاسوس و ایجنت های امریکا معرفی نموده و بعداً به شمول معاون پدرم همه شانرا اعدام کردند. تور به ادامه سخنان خود گفت: من احساس کردم که همه چیز تغییر کرده است. چند روز بعد از آنکه روسها به کشور ما تجاوز نمودند، یک روس به مکتب ما آمده خطاب به شاگردان نموده گفت، انقلاب پیروز گردید و رهنمان کشته شدند، ما آمده ایم که از کشور شما گلستان بسازیم، ما مکاتب عالی و پوهنتون های دیگر اعمار میکنیم، ما برای همگان مکاتب می سازیم و شما را که آینده مملکت به دوش تان است، بهتر تربیه میکنیم و بعد افزود که اکنون یک تشکیلات جدید در تمام مکاتب تأسیس می شود که همه شما باید در آن شامل شوید و این تشکیلات آینده کشور شما را بهتر می سازد. بعد که من به خانه رفتم جریان را برای پدرم تشریح داده و هم گفتم که من می خواهم در این تشکیلات شامل شوم، پدرم خیلی برآشفته شد و گفت اگر تو بخواهی شامل حزب کمونیست شوی من سر ترا خواهم برید، پانزده نفر از شاگردان عضویت را قبول کردند.

بدین ترتیب روسی سازی افغانستان آغاز گردید، ولی متعلمین و محصلین بیشتر از آن بی تفاوت نماندند، سه ماه بعد از تجاوز نظامی شوروی، در یک روز بهاری هزاران محصل و متعلم در مرکز پایتخت به تظاهرات آغاز کردند و شعار می دادند که "روسها از افغانستان خارج شوید"، "مرگ بر کمونیزم"، "مرگ بر ببرک کارمل"، "الله اکبر"، در اثنائیکه تعداد مظاهره کنندگان از

30 هزار نفر تجاوز کرد، اطفال صنوف ابتدائی نیز به صفوف مظاهره کنندگان پیوستند، یعنی بیشتر آنان هفت ساله بودند. هنوز مدت زیاد از شمول اطفال در مظاهره نگذشته بود که تانک ها به طرف مظاهره کنندگان حرکت کردند، عساکر شوروی و قوای نظامی افغان جوانان را محاصره کردند و بصورت ناگهانی و بدون اخطار قبلی شلیک گلوله را در بین جمعیت کثیری از مظاهره کنندگان آغاز کردند و تانک ها به سوی مظاهره چیان پیش آمدند.

تور به ادامه سخنان خود گفت: صحنه خیلی تراژیدی بود، اطفال فریاد کنان می کوشیدند از جلو تانک های در حال حرکت فرار کنند، یک دختر جوان از کنار من فریاد برآورد که "آزادی، آزادی، ما آزادی می خواهیم"، اما در همین هنگام و همین لحظه اصابت گلوله در سر و کمرش، فریاد او را در گلوش خفه کرد، او به زمین افتاد، خون از بدنش جاری شد و سطح جاده را رنگین کرد، دوستانش خواستند زخم او را با چادر ببندند، در همین اثنا گلوله دیگر در کمرش اصابت کرد و او در دم جان سپرد، در حالیکه نژده سال از عمرش میگذشت.

در آن روز تعداد کثیری از شاگردان مکاتب توسط زنجیرهای تانک ها و گلوله های ماشیندار به قتل رسیدند، بیش از دوهزار (2000) محصل دستگیر و در زندان پلچرخی محبوس گردیدند، اکثر آنها در زیرزمینی های آن زندان که دستگاه وحشتناک شکنجه اش در تمام کشور معروف است، مفقود الاثر گردیدند. جاده های شهر کابل از خون محصلین، متعلمین و اطفال خوردسال چندین روز رنگین بود.

این اولین قتل عام بعد از تجاوز نظامی روسها، نشانه آن بود که در آینده چه پیش می آید. امروز جنگ در افغانستان را بنام کشتار یک ملت می خوانند، پس چرا جهان در مورد آن خاموشی اختیار کرده است، همین جهان وقایع غم انگیز جنگ جهانی دوم را با آب و تاب به یاد داشته، به صلح و آرامش بعد از آن اعتقاد دارند و همیشه فریاد میزنند که "جنگ هرگز نه".

و همین جهان زمانیکه اطلاع یافتند که تورن کالی امریکائی تعداد 347 نفر افراد ملکی ویتنامی را با اطفال شان قتل عام نموده است، آواز اعتراض با نفرت و انزجار از تمام نقاط جهان بلند شد. زمانیکه من بعد از چهار روز اقامت کوتاه مدت خود از افغانستان برگشتم، این سوال مرا خیلی ناراحت کرده بود، اما مانع آن نشد که راپور تحقیقاتی خود را در مورد جنگ افغانستان دنبال نکم. بعد از چند هفته از بازگشتم به ایالات متحده امریکا، اطلاع حاصل کردم که همان پسر بچه که به درخت زردآلو بالا رفته بود تا برای من زردآلود بچیند، با تمام اعضای فامیل اش کشته شده

است، به تعقیب آن خبری به من رسید که گروه مجاهدین ایکه من با آنها بودم، به شمول تور و حمید در همان ولایت که مرا بدرقه کرده بودند، در جریان یک جنگ توسط قوای روسی در یک کمین گیر افتاده و ممکن بود مرمی و مهمات شان تمام شود، با آنهم این مرتبه نجات یافته اند، آیا دفعه دیگر بخت و طالع با آنها خواهد بود؟

تعداد تلفات مجاهدین افغان یک به تناسب پنج است، همچنان چانس زنده ماندن مجروحین مبارزین آزادیخواه یک به تناسب پنج است که البته علت آن تعداد قلیل داکتر و پرسنل طبی در افغانستان است، اکثر داکتران افغان یا اعدام شدند، یا در آغاز جنگ از کشور فرار کردند، حقیقت اش این است که هفته ها را در بر میگیرد تا یک مجاهد مجروح به یک شفاخانه پاکستان برسد و در این مدت یا در اثر خونریزی یا عفونت زخم، تلف می شوند.

من این سوال را دائماً برای خود مطرح میکنم که چرا این همه مردان جوان درحالیکه زندگی را در پیش دارند، مجبور میگردند که در مقابل مرگ ایستادگی کنند.

دو ماه بعد از بازگشتم از افغانستان، ژورنالیست فرانسوی "ژاک ابوشیر" توسط قوای شوروی در افغانستان دستگیر و به کابل انتقال داده شد، محکمه او را به هژده سال زندان محکوم کرد، اما بعد از چهل روز در اثر مداخله حکومت فرانسه و اعتراض حزب کمونیست آن کشور، دوباره آزاد گردید. به نسبت این واقعه سفیر اتحاد شوروی در پاکستان "ویتالی زمیرنوف" در شهر اسلام آباد ژورنالیست های خارجی را مورد خطاب قرار داده اظهار داشت که من به شما و دوستان تان اخطار میدهم که در آینده از هر نوع کوشش که با کمک به اصطلاح تان پارتیزان ها داخل افغانستان شوید، اجتناب نمایید، از این تاریخ به بعد رهنان و ژورنالیست های همراه شان در محل به قتل رسانیده می شوند، قطعات ما در افغانستان در این مورد ارتش افغانستان را حمایت میکنند.

چنین توضیحات ثابت می سازد که اتحاد شوروی تصمیم قطعی دارد که پرده خاموشی به دور افغانستان را غیر قابل نفوذ سازد.

هرگاه وقایع و رخداد های جنگ در افغانستان به روی مطبوعات جهان مسدود گردد، هرگز نمی توان احصائیه رسمی این جنگ را به دست آورد.

یک احساس قوی در وجود من نهفته است که نمی خواهد قبول کند که چرا انسان در مورد جنایات روس ها در افغانستان بی تفاوت باقی بماند و بدین گونه سهولت را جهت پیشبرد اهداف شان میسر سازد.

تصمیم من که دوباره برای مدت طولانی به افغانستان برگردم با عدم موافقهٔ دوستان و هم مسلکانم مواجه شد، دلایل آنها به دور دو چیز می چرخید، اول اینکه آیا وقت آن نرسیده است که من در یک مکان بصورت دائم مقیم باشم و دوم اینکه آیا شهر نیویارک برای من پر از ماجرا ها و حادثات نیست؟

یک گزارش دهندهٔ سابق جنگ ویتنام به من گفت که ممکن است تو در جناح درست قرار داشته باشی، اما برایت بهتر بود که خود سوار هلی کوپتر ها می شدی، از اینکه پیاده در سرزمین افغانستان سیاحت نمائی و هلی کوپتر ها در جست و جوی تو باشند، هر اندازه که مرا سرزنش میکردند، به همان اندازه من در ارادهٔ خود مصمم می شدم.

من به آن فامیل افغان فکر میکردم که شب اول اقامت خود را در افغانستان در خانهٔ آنها سپری نمودم و بعد همهٔ آنها توسط یک بمب پارچه پارچه شدند، من به آن پیر مرد ریش سفید تنها فکر میکردم که فهمیده نمی توانست که چرا خودش زنده مانده است، درحالیکه تمام اعضای فامیل اش به قتل رسیده اند.

همچنان خاطرهٔ عبدل 8 ساله که در یک شفاخانهٔ صلیب احمر با وی برخورد نموده بودم هرگز از من دور نمی شد، هر دو پای وی از زانو به بالا قطع گردیده بود و به من گفت که نگاه کنی اکنون می توانم با دو دست خود راه بروم، عبدل شش هفته قبل یک بمب بازیچه ئی به شکل پروانه را زیر پا کرده بود.

من میدانم که به سرزمین افغانستان باز هم خواهم رفت و تا آندم باید یک سال صبر کنم.

قسمت دوم

پشاور- ماریجوانا - مجاهدین

ادامه دارد...